

دفاع عقلانی از انقلاب

تاریخ‌نگاران گفته‌اند که تاریخ هنگامی پدید می‌آید که گرد فراموشی بر رویدادها نشسته باشد.



ساختارشناسی انقلاب اسلامی در گفت‌و شنودی با دکتر امیر محبیان دفاع عقلانی از انقلاب

تاریخ‌نگاران گفته‌اند که تاریخ هنگامی پدید می‌آید که گرد فراموشی بر رویدادها نشسته باشد.

معنای این سخن هوشیارانه این است که نسل‌های آینده همواره نیازمند یادآوری رویدادهایی هستند که نسل‌های پیشین آنها را رقم زده‌اند. درست در چنین وضعیتی که همه مشتاق آگاهی و درک رویدادهای گذشته هستند، تاریخ وارد میدان می‌شود. رویداد بزرگ انقلاب اسلامی که عنوان فرجامین انقلاب سده بیستم را به‌خود گرفته است، هم‌اکنون پس از گذشت سی‌و‌اندی سال از وقوع آن، برای نسل جدیدچندان آشنا نیست. به همین‌خاطر، طبیعی است که پرسش‌هایی در ذهن این نسل در پیوند با چرایی و چگونگی وقوع انقلاب اسلامی و آینده آن شکل بگیرد. از سوی دیگر پژوهشگران، اندیشمندان و تاریخ‌نگاران انقلاب اسلامی در رویارویی با این پرسش‌ها، ناچار به بازنگری و بررسی دوباره این رخداد در افق نیازها، پرسمان‌ها و خواست‌های جدید هستند. بنابراین می‌توان امیدوار بود که در این کندوکاوها و جست‌وجوگری‌ها، سوبه‌های نوینی از انقلاب اسلامی مجال آشکار شدن پیدا کنند. بر این پایه و در آستانه سالگرد انقلاب اسلامی، لازم دیدیم پرسش‌هایی را درخصوص چگونگی شکل‌گیری این رخداد و شناخت ساختار و سرشت آن با دکتر امیر محبیان، استادیار فلسفه غرب، مدیرعامل خبرگزاری آریا و مؤسس و دبیرکل حزب نواندیشان مطرح سازیم. به‌نظر دکتر محبیان ما امروزه به دفاع عقلانی از انقلاب اسلامی بیش از هر زمان دیگری نیازمندیم و به همین دلیل باید به‌نظریه‌پردازی در این قلمرو بپردازیم.

وقتی امروزه پس از گذشت سی‌و‌اندی سال از وقوع انقلاب اسلامی به عقب برمی‌گردیم و نگاهی به زمینه‌های پیدایی، شکل‌گیری و وقوع این فرجامین انقلاب سیاسی قرن بیستم می‌اندازیم، شاید بهتر بتوانیم آن را تحلیل کنیم. از این حیث که ما هم‌اکنون در دوران تثبیت و تحقق آرمان‌های این انقلاب به سر می‌بریم و آن را تجربه می‌کنیم. درحال امروزه این پرسش که آیا وقوع انقلاب اسلامی امری اجتناب‌ناپذیر بود، ذهن برخی از اندیشمندان را به‌خود مشغول کرده است. نظر شما در این ارتباط چیست؟

انقلاب حرکتی ساختار شکنانه و محصول رادیکال شدن رفتار سیاسی با انرژی توده‌ها در پی بروز انسداد سیاسی است. انقلاب از نظر من واکنشی رادیکال از سوی مردم برای حل مسئله سیاسی با حجم و شدتی معادل یا کمی بیشتر البته در جهت مقابل فشار و مقاومتی است که حکومت‌ها در برابر خواست مردم از خود نشان می‌دهند. به زبان ساده‌تر معتقدم انقلاب همواره واکنش است؛ واکنش به کنش نابخردانه حکومت‌ها که از حل کم‌هزینه مسائل سیاسی به‌سوی حرکت‌های پرهزینه مبتنی بر احساس و توهم قدرت می‌روند. طبعاً با این مقدمات اگر کنش حاکمان بخردانه باشد وقوع انقلاب سالبه به‌انتفاء موضوع خواهد بود. رژیم پهلوی به دلایل زیادی که بر شمردن آنها وقت و زمان بسیاری می‌طلبد، دچار نوعی از عجب و توهم قدرت مطلق در مدیریت صحنه شده بود. قدرت رژیم در سرکوب جریانات معارض در دهه‌های 40 و 50 و احساس ثبات و حمایت جهانی به‌ویژه به‌دلیل حضور سران کشورها در جشن‌های 2 هزار و 500 ساله عملاً رژیم شاه را توهم زده کرده بود و رژیم و به‌ویژه شخص محمدرضای پهلوی از درک درست تحولات زیرلایه‌های اجتماعی غافل شده بودند. این گفته که حکومت‌ها معمولاً در زمان اقتدار ظاهری فرو می‌ریزند؛ گفتاری نسبتاً دقیق است. شاید اینکه پرده غفلت در اوج قدرت روی چشمان حاکمان قرار می‌گیرد تقدیر و ناموس الهی باشد. پس روشن است که اگر حکومت پهلوی به‌جای نگرستن از موضع قدرت از موضع خرد به مسائل می‌نگریست شاید هیچ‌گاه انرژی مترامی تا این حد قدرتمند که در انقلاب رخ نشان داد ظهور نمی‌یافت.

بسیاری از اندیشمندان در پی بررسی همین علت‌های اجتناب‌ناپذیر انقلاب اسلامی، امروزه سخن از دفاع از انقلاب می‌زنند. به‌نظر شما این کار چه ضرورت‌هایی می‌تواند در بر داشته باشد؛ آن هم پس از این همه سال؟

بحث انقلاب مداوم یا انقلاب در انقلاب که از تزه‌های رژی‌دبره، شاگرد لویی آلتوسر، فیلسوف فرانسوی و ژورنالیست انقلابی در سال 1967 بود؛ همان زمان هم بحث‌های زیاد برانگیخت؛ مسعود احمدزاده، نظریه‌پرداز چریک‌های فدایی در کتاب خود «مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک» در صفحاتی نسبتاً زیاد به بررسی و نقد مثبت دیدگاه‌های دبره پرداخته و آن را مورد ستایش قرار داد؛ هر چند آلتوسر در سال 67 در نامه‌ای به دبره دیدگاه‌های او را مبهم و غیردقیق ارزیابی می‌کند. تردید دارم آنان که در ایران از انقلاب مدام صحبت می‌کنند ناظر یا با اطلاع از دیدگاه رژی دبره سخن بگویند؛ بیشتر آنها منظورشان

استمرار انقلاب و روش‌ها و شاید آرمان‌های انقلابی است. تردیدی نیست که ادامه خلوص و شور انقلابی امری ارزشمند است ولی در عمل شدنی نیست. ثابت شده است که هر جریان و جنبش انقلابی‌ای بلافاصله پس از پیروزی برای نهادینه‌شدن می‌کوشد که نهادهایی را سامان دهد که خود به آرام‌سازی امواج انقلاب می‌انجامد. خلوص هم معمولاً به مرور مخدوش می‌شود؛ حداقل در بخش‌های نه چندان کمی که خواهند کوشید از منافع قدرت بهره جویند. معتقدم دفاع از ارزش‌هایی که انقلاب‌ها بر پایه آن شکل گرفته‌اند خوب است ولی مهم‌تر از آن درس گرفتن از اشتباهات رژیم است که توسط انقلاب سرنگون می‌شود. به همین دلیل من دفاع عقلانی از انقلاب و ارزش‌های آن را به‌ویژه در مواجهه با نسلی که انقلاب را بیشتر پدیده‌ای تاریخی دیده و در آن حضور نداشته‌اند؛ بر شور و احساس صرف ترجیح می‌دهم. من ارزش شور انقلابی را در به حرکت درآوردن توده‌ها نفی نمی‌کنم ولی در دوران ثبات و تحکیم، ارزش دفاع عقلانی به‌ویژه پس از گذشت بیش از 30 سال را قابل مقایسه با آن نمی‌دانم. تقریباً در ذات احساس نوعی مبالغه وجود دارد. در برانگیختن احساس تخیل و حتی توهم، تأثیری قاطع‌تر از استدلال هست. این مبالغه و افراط با هر نیتی خطرناک است. فرد احساسی اساساً در سوژه‌های مختلف نمی‌تواند واقعیت را آنچنان که هست ببیند؛ او بیشتر آنچه را که دوست دارد آنهم آنچنان که دوست دارد می‌بیند. این کژبینی در برابر واقعیت‌ها عملاً کژرفتاری را در پی خواهد داشت.

عده‌ای وقوع انقلاب اسلامی را نتیجه جریان‌ات خاصی مثل جریان‌ات فکری و فلسفی (نوصدرایی) دانسته‌اند. ضمن نقد و بررسی و تحلیل این دیدگاه‌های تک عامل‌گرایانه بفرمایید که آیا شما هم به یک علت خاص و یک در وقوع انقلاب قائل هستید یا آنکه به شکل چندعاملی به آن می‌نگرید؟

انقلاب حرکتی بر مبنای برداشت‌های فلسفی نبود؛ انقلاب یک نیاز و ضرورت عینی بود که توده‌ها با تمامی وجود خود لزوم آن را احساس می‌کردند؛ رژیم شاه چاره‌ای جز انقلاب برای مردم باقی نگذاشت. در تحلیل هر پدیده نباید تک‌عاملی نگریست و اساساً نویسندگان و تاریخ‌نگارانی که با ذهنیت تک‌عاملی بر تمامی پدیده‌ها می‌نگرند، گاه موجد فجایی بزرگ می‌شوند. نگرش تک‌عاملی هم مولود و هم موجد تقلیل‌گرایی است؛ خاصه که همه آنانی که در مسیر تکوین و تحولات انقلاب بوده‌اند نیک از دلایل بروز انقلاب آگاهند هر چند که ممکن است روی فاکتورها و وزن و اهمیت آنها با هم اختلاف داشته باشند. انقلاب اسلامی دلایل بسیاری داشت که پاره‌ای به خصلت‌های رژیم شاه و وضعیت سیاست جهانی در آن دوران و پاره‌ای به خصلت‌های جامعه ایرانی و انقلابیون برمی‌گردد. طبعاً بسترهای فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی تحولات انقلابی راهم نمی‌توان از منظر دور داشت.

بسته به اینکه یک عامل یا چند عامل را برای وقوع انقلاب مدنظر قرار بدهیم، تصور ما از آرمان‌های انقلاب و نحوه تحقق‌شان هم متفاوت خواهد بود. مطابق با مجموعه علت‌هایی که شما برای وقوع انقلاب برشمردید، آرمان‌هایی که انقلاب در پی آنها بود، چه بودند؟

به نکته مهمی اشاره کردید؛ هرکس بنا بر پرسش یا دغدغه‌ای که او را به حرکت وادار کرده بود، پاسخی را از انقلاب می‌جست. گروهی می‌خواستند رژیم فعلی نباشد؛ این جمع، گروه کثیری با طیفی وسیع از دیدگاه‌ها بودند اما در مورد نظام جایگزین طبعاً نظرات مختلف بود. آرمان‌ها هم همین‌گونه بودند؛ هر فرد و گروهی آرمانی را غلظت می‌بخشید و می‌خواست جریان انقلاب را به‌سوی مزرعه اندیشه و آرمان خود هدایت کند. پس از فروپاشی رژیم شاه نخستین پرسش آن بود که جایگزین رژیم شاه و سلطنت را باید چه نظامی دانست؟ گروه‌های سیاسی بسیاری دغدغه خود را دغدغه نظام دانسته و برای پیش راندن توده‌ها در مسیر خود حتی در برابر چهره مردم سلاح قرار دادند. ظهور پدیده ترور به‌ویژه از سوی گروه‌هایی شروع شد که در برابر رژیم وحشت‌آفرین شاه به تولید وحشت متقابل دست یازیده بودند و پس از انقلاب هم برای پیشبرد دیدگاه خود راه دیگری جز ترور نمی‌دیدند. دو دشمن تاریخی در طول مبارزه‌ای تاریخی مثل هم شده بودند. می‌گویند آن کس که در دست چکش دارد همه را میخ می‌انگارد که باید بر سر او کوفت. سازمان‌های سیاسی به سرکوب و ترور پرداختند ولی قدرتی سنگین‌تر با اتکا بر موج حمایت اعتقادی اکثریت مردم مسلمان آنها را از میدان به در کرد. آنها بازی را به‌دلیل تعصب خام و کورکورانه و برآورد غلط از قدرت خویش و رقیب باختند. لذا آرمان غالب، آرمان اکثریت پیروز شد؛ تحقق نظامی مبتنی بر ارزش‌های دینی که آزادی و استقلال و عدالت در پرتو آن شدنی بود.

اکنون که به آن آرمان‌ها می‌نگریم، آیا به‌نظر شما زمینه تحقق‌شان وجود داشته یا تحقق پیدا کرده‌اند؟ احیاناً چه موانعی را می‌توان بر سر راه تحقق حداکثری آنها برشمرد؟

برای بررسی میزان تحقق این آرمان‌ها دو رویکرد ممکن است. نخست آنکه شاخص‌های فلسفی آرمان‌ها را شناسایی کنیم و میزان گسترش و باورپذیری به تحقق این ارزش‌ها و آرمان‌ها را بسنجیم که طبعاً پاسخ روشن و غیرقابل مجادله‌ای نخواهیم یافت. بعضی معتقدند که ابعاد و ویژگی‌های کامل جامعه مطلوب و ایده‌آل مورد نظر متفکران انقلاب هنوز برای خود ایشان هم مبهم و غیرشفاف است لذا فضای روشنی که پاسخ روشن بتوان یافت از این لحاظ وجود ندارد. اما راه دوم آن است که فراتر از واقعیت‌های مورد نظر و ابژه‌های خارجی به ذهنیت توده‌هایی که انقلاب کردند یا به حمایت از آن ادامه می‌دهند مراجعه کنیم.

در این حالت برداشت‌ها یا ادراک آنان از موضوعی که برای آن انقلاب کردند یا از آن دفاع می‌کنند، اولویت می‌یابد، فارغ از نگرش یا برداشت شخصی و متعصبانه ما؛ در این حالت باید دید که مردم چه مولود ذهنی را تحت نام انقلاب در اندیشه دارند و تا چه حد آن را قابل دفاع می‌دانند. تردیدی نیست که مردم در حجم‌های متفاوت از انقلاب خود دفاع کرده‌اند؛ پس آنها تحقق آرمان‌های خود را تا حدی می‌دانند که انقلاب را برای آنها قابل دفاع می‌کند ولی برای ارزیابی این برداشت باید اقدامی علمی و دقیق صورت گیرد.

آیا مطابق دیدگاه شما می‌توان این برداشت را کرد که انقلاب هنوز به پایان نرسیده و همچنان تداوم دارد؟ این امر آیا به غلبه احساسات بر عقلانیت منجر می‌انجامد؛ همان آسیبی که شما در نقد کسانی که دفاعی احساسی از انقلاب دارند، به آن اشاره کردید؟

هر رژیمی دو حیات دارد؛ یکی در ذهن توده‌ها، یکی هم در بستر عینیت. بقا و فنای این دو باهم نیست. گاهی رژیمی هر چند در عالم بیرون به حیات خود ادامه می‌دهد ولی در ذهن توده‌ها مدت‌هاست که ساقط شده است و بالعکس گاهی رژیمی را ساقط کرده‌اند ولی در ذهن توده‌ها زنده است. انقلاب و آرمان‌های آن هم همین‌گونه است. طبعا انقلاب هنوز در ذهن باورمندان آن ادامه دارد و البته در ذهن بعضی از اهل سیاست که به ظاهر مدعی و مسئول هم هستند انقلاب سال‌هاست که تمام شده و آنها تنها از نام آن برای میراث‌خواری بهره می‌گیرند. احساسات هم فی‌نفسه بد نیست بلکه احساس روح عمل است؛ ولی آنچه مهم است پیشوایی و راهبری عقل در همه موارد است.

این پرسش همواره ذهن بسیاری از تحلیلگران را به‌خود جلب کرده است که چرا انقلاب اسلامی که یک وجه فرهنگی و فکری قوی دارد نتوانسته تا به امروز اندیشمندان و نظریه‌پردازان قوی و بزرگی تحویل دهد؟

این نکته بسیار مهم و کلیدی است. متأسفانه فرزندان انقلاب در عمل پراگماتیست شده‌اند. اگر انقلاب اسلامی دارای عمق بوده و از پشتوانه فکری و نظری برخوردار است به‌دلیل صدها سال کار فکری تشیع و نیز در نسل انقلاب، تلاش فکری امثال دکتر شریعتی، استاد مطهری و دکتر بهشتی است. اگر انقلاب نتواند سوخت فکری مناسب را از لحاظ نظریه‌پردازی فراهم کند؛ عملگرایی بیش از حد باعث می‌شود که رفتارها به مرور فاقد عمق و نیز جهت درست باشد و در آن صورت انحراف در کمین خواهد بود.